

تجلی طب در ادبیات کهن

اثر: دکتر برات زنجانی

استاد دانشکده ادبیات دانشگاه تهران

و دکتر مریم السادات اسعدی

(از ص ۱۱۷ تا ۱۳۶)

چکیده:

این مقاله، با تحقیق و تفحص در مثنوی معنوی، دیوان شمس، خمسه نظامی، دیوان خاقانی، بوستان سعدی و تمامی آثار منظوم عطار فراهم آمده است؛ بدین ترتیب که ابتدا، ابیاتی را که به نحوی با طب ارتباط داشته استخراج کرده، سپس با مراجعه به کتب معتبر طب قدیم، اطلاعات مربوط به هر بیت را جمع‌آوری نموده‌ایم. ذکر این نکته لازم است که در برخی ابیات، خواص طبی یک ماده و یا گیاهی دارویی موردنظر شاعر بوده است و در برخی دیگر، صحبت از نوعی بیماری، عوامل و علائم آن و یا شیوه درمان آن مرض به میان آمده است و در بعضی موارد نیز با مسائل متفرقه طب روبه‌رو هستیم. گفتنی‌ها در این نوشتار، تحت چهار عنوان کلی: «طب و درک مفاهیم شعر»، «طب و تصویرآفرینی»، «طب و تمثیل» و «طب و مضامین شعر» به بیان درآمده است.

واژه‌های کلیدی: مزاج، طبیعت، خلط، زهر، مفرح.

مقدمه:

شاعران در گذشته، از ابزارهای گوناگونی برای تبیین مفاهیم ذهنی خود، بیان آرا و اندیشه‌های خویش، ابداع مضامین و خلق صور خیال بهره جستند. استفاده از اصطلاحات علوم مختلف، یکی از ابزارها برای دست‌یابی به اهداف پیش‌بینی شده توسط شاعر است. در قدیم، دانش طب یا پزشکی، یکی از متفرعات علم حکمت به حساب می‌آمده و کسی که حکمت می‌خوانده، ناگزیر از فراگیری طب نیز بوده است. از طرفی، دین اسلام همواره مردم را به آموختن این علم توصیه کرده است. در حدیث نبوی می‌خوانیم: «العلم علمان علم الادیان و علم الابدان» شاید بتوان ادعا کرد که رسول مکرم اسلام (ص) در این کلام کوتاه، خواهان درمان دردهای بشری گردیده است. با علم ادیان می‌توان دردهای روحی و درونی بشر را مداوا کرد و با علم ابدان، پیکر رنج‌دیده از گزند بیماری‌ها را درمان نمود تا آماده جذب دین شود. بنابراین، علم طب یا پزشکی، در بین مسلمانان از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بوده، افراد بسیاری در راه کسب و فراگیری آن، رنجها بر خود هموار کردند؛ در این میان، برخی شاعران ما نیز بی‌نصیب نبودند و مطالعه آثار آنان معلوم می‌سازد که با این علم به درجات متفاوت آشنا بوده‌اند؛ اما از قرن ششم که شاعران شیوه‌ای نو در سخن‌سرایی پیش می‌گیرند و اصطلاحات علوم مختلف را در اشعار خود به کار می‌گیرند، طب نیز در ادبیات نمودی خاص می‌یابد، به طوری که در آثار بزرگترین شعرای قرون شش و هفت چون مولوی، نظامی، عطار، خاقانی و سعدی، با ابیات متعددی برخورد می‌کنیم که به نحوی با طب و مسائل مربوط به آن ارتباط دارد و در موارد بسیار، بدون آگاهی‌های لازم طبّی، درک مفهوم صحیح بیت غیرممکن می‌نماید.

لازم به ذکر است که در متون نثر قدیم نیز کم و بیش با طب و عقاید پزشکی پیشینیان روبرو هستیم اما در این نوشتار، قصد داریم با استناد به ابیاتی چند که از آثار شاعران نامبرده استخراج

کرده‌ایم و شرح اطلاعات طبی مربوط به آنها که با مطالعه منابع طب قدیم به آنها دست یافته‌ایم، درباره جایگاه این علم در ادبیات اندکی صحبت کنیم.

الف - طب و درک مفاهیم شعر: همان‌گونه که بیان گردید، آگاهی از باورهای طبی قدیم، در موارد بسیار، ما را در درک مفاهیم اشعار و رفع ابهامات موجود در فهم معانی ابیات یاری می‌دهد. برای روشن شدن مطلب، در اینجا چند بیتی را از شاعرانی که در مقدمه از آنان یاد کردیم، همراه با بیان توضیحات طبی مربوط به آنها، مورد بررسی قرار می‌دهیم و قبل از هر بیت، ابتدا، اصطلاح طبی مربوط به آن را ذکر می‌نماییم.

- شکر

چون چشم نداری ز گهر هیچ می‌پرس تلخ است دهانت ز شکر هیچ می‌پرس

مخت / ۹۷

شکر دارای طبیعت گرم و تر است (قانون، ک ۲، ص ۲۵۲). در قدیم، گمان می‌کردند مواد گرم مزاج از جمله شکر، برخی انواع صفرا را تولید می‌کنند که مزه آن تلخ است (رک هدایة المتعلمین، ص ۲-۱۳).

ابن سینا می‌گوید: «احساس تلخ مزگی در دهان، نشان از سوء مزاج گرم صفراوی معده دارد» (قانون، ک ۳، بخش ۲، ص ۳۰) بنابراین، گذشتگان ما مصرف شکر را برای افرادی که در اثر گرم مزاجی و در نتیجه تولید صفرا، مزه دهانشان تلخ شده، جایز نمی‌دانستند. در دیوان شمس نیز به این مطلب برمی‌خوریم:

هر کسی صفرا شودش غالب از شیرینی تلخ گردد دهنش گاه شکر خاییدن

ش / ۱۰۱۹

در رباعی زیر از عطار، شمع حتی گریه تلخ خود را ناشی از مصرف شیرینی (عسل) دانسته است:

شمع آمد و گفت: هر که مردی بودست سوزش چو من از غایت دردی بودست

گر گریم تلخ هم روا می دارم کز شیرینیم پیش خوردی بودست

مخت / ۳۳۲

- گوگرد سرخ

لشکر گهت بر حاشیت گوگرد سرخ از خاصیت

بر تو ز گنج عافیت عیش مهنا ساخته

خ / ۳۸۲

گوگرد سرخ، بهترین نوع گوگرد یا کبریت است. (تحفه حکیم مؤمن، ص ۷۰۶) این ماده، دارای خواص زیادی است؛ یکی از ویژگی های آن این است که در مقابل همه سموم مقاومت می کند. (همان، ص ۷۰۷) به نظر می رسد شاعر در بیت مذکور، به همین خاصیت آن نظر دارد. خاقانی، خطاب به فخرالدین منوچهر شروانشاه می گوید: سپاهت تو را از گزند دشمنان مصون می دارد و اسباب عیش گوارای تو را فراهم می آورد همان گونه که گوگرد سرخ دافع سموم است و سلامت انسان را تضمین می کند.

- مشک

خواب تو می نشاندم بر سر آتش هوس کان همه مشک بر سرت وینهمه مغز را تری

خ / ۴۲۶

بیت یاد شده از شاعری که خود را طبیب گوهر از سوی عم و بقراط سخن به هفت کشور می داند، اطلاع سراینده را از دو باور طبی قدیم بر ما آشکار می سازد. اول این که مزاج مشک گرم و خشک است، (الابنه عن حقایق الادویه، ص ۳۲۶) بنابراین می تواند رطوبت را دفع کند. شاعر در مصراع دوم، از تر مغزی مخاطب خود با وجود زلف مشک مانندش تعجب کرده است؛ دیگر ارتباطی است که بین خواب و رطوبت مغز وجود دارد. سیداسماعیل جرجانی، صاحب ذخیره خوارزمشاهی، عملکرد خواب را چنین تشریح کرده است: هنگامی که بخاری تر و معتدل به دماغ

یا مغز می‌رسد، مغز از آن رطوبت نرم‌تر می‌شود و به سبب این رطوبت و نرمی گسترده‌تر می‌گردد و از آن جا که مبدأ اعصاب مغز است، عصب‌ها نیز گسترده‌تر شده و به این علت، همه اعضا در خواب سست می‌شوند. دلیل آن که بعد از خوردن غذا میل به خواب ظاهر می‌شود اما در حال گرسنگی این حالت وجود ندارد همین است، زیرا در حال پر بودن شکم، مواد بخار می‌شود و رطوبت آن به مغز می‌رسد اما در حال گرسنگی، چیزی در معده وجود ندارد تا بخار شود. میل به خواب بعد از کار زیاد و خستگی نیز به همین دلیل است که حرارت شعله‌ور شده درون، رطوبت‌ها را بخار کرده به مغز می‌رساند و در نتیجه احساس تمایل به خواب پدید می‌آید.

- انگبین (عسل)

شمع آمد و گفت: دور بین باید بود در زخم فراق انگبین باید بود

مخ / ۳۳۴

در قدیم، انگبین یا عسل را التیام دهنده زخم‌ها می‌دانستند. در قانون ابن سینا آمده است: «عسل را آنقدر بر آتش نهند تا غلیظ شود، زخم‌های تازه را به هم آرد» (قانون، ک ۲، ص ۲۶۹) با این توضیح، ارتباط زخم و انگبین در بیت مذکور روشن می‌گردد.

- سوسنبر

بوی سوسنبر از حرارت خویش عقرب چرخ را گداخته نیش (هف/۷۸۸) سوسنبر یا سوسنبر، گیاهی است از تیره نعنائیان (گل و گیاه، ص ۲۴۰) دارای طبیعت گرم و خشک (الابنه عن حقایق الادویه، ص ۳۳۲). این گیاه خواص بسیاری دارد و در قدیم، از جمله موارد مصرف آن به هنگام عقرب‌گزیدگی بوده است. (تحفه حکیم مؤمن، ص ۵۲۴) سم عقرب از سموم سرد مزاج است (هدایة المتعلمین، ص ۶۳۰) و سوسنبر با گرمی و حرارت خود آن را دفع می‌کند زیرا به عقیده پیشینیان، اگر سم یا زهر سرد باشد،

باید با مواد گرم مزاج آن را رفع کرد. (هدایة المتعلمین، ص ۶۳۱)

- صفرا

اینهمه صفرای تو بر روی زرد سرکه ابروی تو کاری نکرد
پیه تو چون روغن صد ساله بود سرکه ده ساله بر ابر و چه سود
مخ / ۴۰

در این دو بیت، با سه عقیده طبی روبه‌رو هستیم: ۱- قدما گمان می‌کردند به هنگام غلبه خلط صفرا در بدن، رنگ چهره زرد می‌شود. (رک قانونچه، ص ۵۵) ۲- مواد ترش مزه چون سرکه را دافع صفرا می‌دانستند (رک قانون، ک ۲، ص ۳۴۶) ۳- معتقد بودند مواد چرب چون روغن موالد صفراست (رک تحفه حکیم مؤمن، ص ۵۰۸).
مرحوم وحید دستگردی با آگاهی از عقاید یاد شده، ابیات را چنین معنی کرده است: «با اینهمه صفرای طمع دنیا که روی تو را زرد کرده، ترش‌روی و سرکه ابروی تو در غم دنیا دافع صفرا نشد زیرا پیه صد ساله حرص این صفرا را ایجاد کرده و سرکه ده ساله نمی‌تواند آن را دفع کند» (رک تعلیقات مخزن الاسرار، ص ۱۱۰).

حلوا

به تلخ و ترش رضا ده به خوان گیتی بر که بیشتر خوری ار بیشتر خوری حلوا
خ / ۷

پیشینیان، مصرف زیاد شیرینی‌ها از جمله حلوا را باعث پیدایش دمل می‌دانستند. (رک هدایة المتعلمین، ص ۶۱۳) که گاهی برای تحلیل رفتن آن، مجبور به بیشتر زدن می‌شدند (رک قانون، ک ۴، ص ۳۶۶-۸) شاعر با آگاهی از این مطلب، خوانندگان را موعظه می‌کند که با سختی‌ها و تلخی‌های روزگار کنار آیند و لب به شکایت نگشایند زیرا خوشی‌ها نیز در این دنیا آمیخته با ناخوشیهاست.

خناق

تـو خـون تـکـبـر اـر نـرـیـزی خـون جـوش کـند خـناق خـیزد

ش / ۳۶۱

در تعریف خناق گفته‌اند: «نفوذ نکردن نفس و آب و غذا است به ریه و دل و مری به سبب ورم لوزتین و عضلات بیرونی حلقوم و حنجره و مری، خواه صفراوی باشد خواه دموی و خفه شدن به آخر الامر» (ذخیره خوارزمشاهی، ک ۲، پاورقی ص ۵۱) خناق به معنی خفگی نیز به کار رفته است (ذخیره خوارزمشاهی، ک ۲، ص ۵۱) حکیم میسری معتقد است در صورتی که خناق از نوع خونی باشد، باید برای درمان آن رگ قیفال را بزنند و از بدن بیمار خون بگیرند (رک دانشنامه، ص ۹۶).

مولانا با استفاده از این باور طبّی، مخاطب خود را پند می‌دهد که کبر و خودبینی را در وجود خود از بین ببرد زیرا در غیر این صورت، این تکبر و بزرگ‌بینی باعث هلاکت او می‌گردد.

مستسقی

می‌باش چو مستسقی کو را نبود سیری هر چند شوی عالی، تو جهد به اعلاکن

ش / ۹۵۷

چو دیده به دیدار کردی دلیر نگریدی چو مستسقی از دجله سیربو/ ۸۴

مستسقی به کسی گفته می‌شود که به مرض استسقا مبتلا باشد. در این مرض، هر چه بیمار آب بنوشد سیراب نمی‌شود و تشنگی همچنان باقی است. (رک قانون، ک ۳، بخش ۲، ص ۲۷۷).

در بیت اول، مولانا سالکان راه حق را به دست‌یابی به درجات بالا و بالاتر سفارش کرده و خواهان پیوسته برپا بودن بانگ العطش طالبان حقیقت گردیده است، اما در بیت دوم، سعدی شیرازی خواستار حفظ عفت دیدگان گشته است.

تبخال

چون تبخالی که تب نشاند دل را غم غم نشان ببینم (خ/۲۶۵)
چو تبخال کو تب برد درد دل را به از درد تسکین فزایی نبینم

خ/۲۹۲

تبخال، جوششی است که آبله‌وار از تب بر لب ظاهر می‌شود و ظهور آن از علامات مفارقت تب است. (فرهنگ لغات و تعبيرات دیوان خاقانی، ذیل تبخال، نقل از آندراج) با آگاهی از این مطلب است که شاعر شروانی برای تسکین دل دردمند خود، جام لبریز از می درد می‌طلبید.

آبله

نه مه غذای فرزند از خون حیض باشد پس آبله‌ش برآید، صورت شود مجدر...
نه ماهه خون حیضی گر آبله برآرد سی ساله خون خلقی آخر چه آورد بر

خ/۱۹۰

در گذشته، گمان می‌کردند جنین در شکم مادر از خون حیضی که در زمان بارداری محبوس می‌شود تغذیه می‌کند و همین امر را باعث بروز مرض آبله می‌دانستند. ابن‌سینا در این باره می‌گوید: گاهی خون به جوش می‌آید شبیه به جوششی که در افشیره برخی میوه‌ها دیده می‌شود و در اثر آن، اجزای خون از هم فاصله می‌گیرد، حال اگر زمینه از طرف خون فراهم باشد و بدن نیز گرم و تر مزاج باشد، آبله ظاهر می‌شود. (قانون، ک ۴، ص ۱۹۳) بوعلی، جوشش خون را ناشی از سه علت دانسته است. یکی از عللی که در این زمینه برشمرده عبارت است از: پاکسازی خون از مواد ناسازگاری که با آن آمیخته شده و باقی مانده از خون حیضی است که انسان زمانی که جنین بوده در رحم مادر از آن تغذیه کرده است. (قانون، ک ۴، ص ۱۹۳) شاعر، با اطلاع از این مطلب، به ظالمانی که خون مردم را می‌مکند هشدار داده، از عاقبت کار بیمشان می‌دهد.

قولنجی

بچه بازی برو بر ساعد شاهان نشین بر مگس خواران قولنجی رها کن آشیان

خ / ۳۲۷

به طبل نافه مستسقیان به خورد جرادبنای روده قولنجیان به پشک ذباب

خ / ۵۴

قولنجی به کسی گفته می‌شود که دچار قولنج باشد و آن، نوعی بیماری است که در روده‌های بزرگ پدید می‌آید بخصوص در «قولون» و نام قولنج را از نام این روده گرفته‌اند (الاعراض الطیبه، ص ۴۷۹).

قدما بر این باور بودند که اگر پشک ذباب (فضله مگس) را با آب و عسل بنوشند، در مداوای این بیماری مفید است. (رک مخزن الادویه، ص ۴۳۵) به نظر می‌رسد مرحوم ضیاءالدین سجادی دقیقاً بر این مطلب وقوف نیافته‌اند و در «فرهنگ لغات و تعبیرات دیوان خاقانی» ذیل واژه «پشک ذباب» به نقل از لغت‌نامه چنین نگاشته‌اند: «میان نای روده قولنجیان و پشک ذباب ظاهراً مناسبت و ایهامی است که در انواع قولنج و ثقل روده‌ها ذکر شده که ثقل در روده‌ها خشک گردد و بنادق شود بر سان پشک اشتر و دیگر جانوران» (فرهنگ لغات و تعبیرات دیوان خاقانی، ذیل پشک ذباب).

تب

خون زرگ آرزو براندم و زین روی رفت ز من آن تبی کز آتش آز است

خ / ۸۲۸

تو نکردی فصد و از بینی دویدخون افزون تا ز تب جانت رهید

د / ۱۹۵/۳

از تب نیز در آثار شاعران مخصوصاً در دیوان خاقانی بسیار یاد شده است. اطبای پیشین، تب را به انواع بسیار گوناگونی تقسیم می‌کردند و معتقد بودند برخی

اقسام این عارضه، با حالت‌های روانی و واکنش‌های درونی بیمار مثل اندوه، خشم، شادی، ترس، خستگی و... ارتباط دارد. (رک قانون، ک ۴، ص ۲۲) برای رفع آن نیز، گاهی بیمار را رگ می‌زدند (قانون، ک ۴، ص ۱۲۳).

در بیت اول، شاعر تب خود را برخاسته از آتش حرص و آز دانسته که برای درمان آن مجبور شده به فصد امیال و آرزوهای خود پردازد؛ اما گاهی در حین تب، بیمار دچار خونریزی از بینی می‌شده که بروز این حالت را در رفع تب بسیار مفید می‌دانستند و حتی بر این باور بودند که باید کوشش نمود تا خونریزی بیشتر شود. (قانون، ک ۴، ص ۹۳ و ۱۲۳) در بیت دوم، شاعر این مطلب را در نظر داشته است.

شکوفه

دیده‌ای نحل کو شکوفه خورد پس چو کرد انگبین شکوفه کند

خ / ۸۷۴

شکوفه‌هاست درختان زهد را ز شراب نه آن شراب که اشکوفه‌هاش قی باشد

ش / ۴۹۱

زهر چه دارد غیر خدا شکوفه کند

از آن که غیر خدا نیست جز صداع و خمار

ش / ۵۸۹

یکی از معانی شکوفه یا اشکوفه، «قی» و شکوفه کردن به معنی «قی و استفراغ کردن» است (رک فرهنگ معین، ذیل شکوفه، اشکوفه و شکوفه کردن) در بیت اول، شاعر به چگونگی تهیه عسل توسط زنبور عسل اشاره می‌کند و بین دو شکوفه جناس تام وجود دارد.

گاه با نوشیدن شراب، شخص شراب‌خوار به قی و استفراغ دچار می‌شود (قانون، ک ۲، ص ۳۲۰) مصرع دوم بیت دوم، آگاهی شاعر را از این موضوع بر ما روشن می‌سازد. اما برخی اوقات، اطبای پیشین برای رفع بعضی امراض و عوارض، فرد

مبتلا را وادار به قی کردن می نمودند از جمله در تسکین صداعی که از مشارکت معده با مغز حادث شده باشد (قانون، ک ۳، بخش ۱، ص ۶۰)، همچنین برای رفع درد سر ناشی از خمار به این امر توصیه می کردند (قانون، ک ۳، بخش ۱، ص ۷۰). در بیت سوم به این مطلب اشاره شده است.

بلغم

ابر که جان داروی پژمردگی است هم قدری بلغم افسردگی است
مخ / ۶۰

بلغم، یکی از اخلاط اربعه و سفیدرنگ است. اشخاصی که مقدار این خلط در بدنشان بر اخلاط دیگر غلبه دارد، بلغمی مزاجند. این افراد، در اعمال جسمی و روانی تحریک پذیری کمتری دارند، کند و تنبل اند و چابک و زنده دل نیستند. (قانون، ک ۱، پاورقی ص ۳۱) نظامی در بیت یاد شده، ابر را به سبب ریزش باران از آن - که باعث طراوت و شادابی می گردد - جان داروی پژمردگی پنداشته اما از طرف دیگر، آن را بلغم افسردگی نیز دانسته است. به نظر می رسد شاعر، علاوه بر معنی ظاهری افسردگی (با توجه به خصوصیات افراد بلغمی مزاج) به معنی ایهامی این واژه یعنی انجماد نیز نظر داشته است. در کتاب «هدایة المتعلمین» آمده است: «ورفتن خون و گذشتن به جایهای تنک از قوت صفرا بود و فسردن از قوت بلغم بود و...» (هدایة المتعلمین، ص ۲۸).

با توجه به سخن ابوبکر اخویتی، شاید بتوان گفت شاعر در مصراع دوم په تشکیل برف و ریزش آن از ابر اشاره می کند.

جگر

جگر چو آلت رحمت رحم ازو خیزد ازین سبب مدد دیده ها بکرد مگر
ش / ۵۹۹

مولانا، جگر را سرچشمه رحم و شفقت پنداشته و همین ویژگی آن را باعثی

برای استفاده از این عضو در تقویت دیدگان دانسته است. با مطالعه کتب طب قدیم، در می‌یابیم که گذشتگان ما بر این باور بودند که جگر مخصوصاً جگر بُز نر، یکی از داروهای بسیار مفید برای درمان عارضه شبکوری چشم است. آنها معتقد بودند به چشم کشیدن آبی که از جگر نیم بریان بُز تراوش می‌شود، این بیماری را مداوا می‌کند. نیز تناول این جگر را هم در معالجه مرض مذکور سودمند می‌دانستند. (رک صیدنه، ص ۹۶۸ نیز قانون، ک ۳، بخش ۱، ص ۲۵۹ و هدایة المتعلمین، ص ۲۸۳)

تولید شیر از خون

مدتی این مثنوی تأخیر شد مهلتی بایست تا خون شیر شد
تا نزاید بخت تو فرزند نو خون نگردد شیر شیرین خوش شنود ۲/۲-۱
چست شو و مرد باش، حق هدت صد

قماش خاک سیه گشت زر، خون سیه گشت شیر

ش/۵۸۴

در گذشته، اعتقاد بر این بود که شیری که در بدن زن تولید می‌شود، تبدیل یافته خون است. در کتاب هدایة المتعلمین آمده است: «چون زن بار نهاد، آن خون که به سوی رحم همی رفت به پستان زن رود و شیر گردد.» (هدایة المتعلمین، ص ۱۰۰) جرجانی می‌نویسد: «از بهر آنکه گوشت این عضو [پستان] سپید است و به سردی گراینده است و قوت طبیعی آن عضو و از آن همه اعضوها آن است که آنچه بدو رسد از مادتهای غذایی آن را از حال بگرداند و مانند خویش کند، چاره نیست از آن که این عضو خونی را که بدو می‌رسد از حال تمامی و پختگی لختی به خامی و به طبع و رنگ خویش باز آرد تا خون اندر وی شیر گردد...» (ذخیره خوارزمشاهی، ک ۳، بخش ۲، ص ۱۰۷).

ب - طب و تصویرآفرینی: گاه شاعران با مددگیری از معلومات طبی خود، علاوه بر بیان مفاهیم ذهنی خویش به خلق صور خیال و تصویرسازی‌ها شاعرانه نیز

پراخته‌اند. از میان شاعرانی که در این مقاله مورد توجه بوده‌اند، خاقانی بیش از همه در این زمینه هنرنمایی کرده است. برای نمونه چند بیتی را نیز در این مورد بررسی می‌کنیم.

چرخ کبود آنچنانک ناخن تب بردگان فضله ناخن شده ماه ز داغ سقم

خ / ۲۶۱

در برخی اوقات به هنگام شدت یافتن تب، ناخن بیمار کبود می‌شده است که این را از نشانه‌های بدحالی بیمار می‌دانستند. (هدایة‌المتعلمین، ص ۷۳۰) شاعر، آسمان را به سبب رنگ کبودش به ناخن فرد تب‌دار تشبیه کرده و هلال ماه یک شبه را به سفیدی سر ناخن که گویی به علت بیماری چنین زار و نحیف گشته است. در واقع، آسمان نیلگون با آن وسعت همراه با هلال باریکش، در نظر شاعر شروانی در ناخن شخصی که از حرارت تب می‌سوزد جمع آمده است.

تن دنبلی است بر کتف جان برآمده چون پر شود تهی شود آخر زخم نیش

ش / ۶۵۶

در قدیم، گاه مجبور می‌شدند دمل یا دنبلی (نوعی ورم) انباشته از چرک را بیشتر بزنند. (رک قانون، ک ۴، ص ۳۶۶-۸) مولانا در بیت مذکور، بدن انسان را به دنبلی تشبیه کرده که بر تنه جان روئیده و طفیلی آن است و هنگامی که پیمانۀ عمر لبریز شد و زمان رفتن فراز آمد، این دنبلی، با ضربه بیشتر مرگ، تهی شده از جان جدا می‌گردد. یاشبانگه قصدکردند اختران تبزده کاسمان طشت و شفق خون، ماه نشتر ساختند

خ / ۱۱۲

در قدیم، گاهی برای پایین آوردن تب، از طریق فصد (رگ‌زنی) از بیمار خون می‌گرفتند. (هدایة‌المتعلمین، ص ۶۹۱) شاعر، از مجموع هلال ماه، شفق، آسمان و ستارگان لرزان، صحنه‌ای از عمل رگ‌زنی را پیش چشم خواننده مجسم می‌کند. در این صحنه، هلال چون بیشتر، آسمان چون طشت و شفق چون خونی که از رگ ستارگان

تبدار جاری می شود، عمل می کند.

زمستان چو پیدا کند دستبرد فرو بارد از ابر باران خرد
گلو درد آفاق را از غبار لعابی زجاجی دهد روزگار

اق / ۱۴۴۲

قدما در گذشته، از موادی چون لعاب بذرکتان، لعاب اسفرزه، نشاسته و... برای درمان گلودرد استفاده می کردند. (قانون، ک ۳، بخش ۱، ص ۳۷۱-۲) شاعر، با توجه به رنگ و کیفیت مواد یاد شده که چون لعابی شیشه‌ای به نظر می آیند، قطرات باران را که در زمستان از ابر فرو می ریزد، به لعاب زجاجی تشبیه کرده که برای مداوای گلودرد آفاق از آسمان فرو می ریزد.

غمناک بود بلبل، گل می خورد که در گل

مشک است و زر و مرجان وین هر سه هست غم بر

خ / ۱۹۲

شاعر در بیت مذکور، گلبرگ‌های سرخ گل را به مرجان تشبیه کرده، پرچم‌های زرد آن را زرانگاشته و بوی خوش گل را چون بوی دلاویز مشک پنداشته است. این هر سه از مفرحات (مواد شادی آور) هستند (رک تحفه، ص ۴۰۷ و ۱۵۹، الابنیه عن حقایق الادویه، ص ۱۶۰ نیز مخزن الادویه، ص ۸۳۳) و بلبل با پناه بردن به گل، غم‌های خود را زایل می سازد. تو بذر قطونا شدی ای شهره شهر

بیرون همه تریاک و درون سو همه زهر

خ / ۷۲۰

بذر قطونا به رنگ‌های سفید، سرخ و سیاه یافت می شود. بهترین نوع آن سفیدرنگ است و نوع سیاهش از همه نامرغوب‌تر و بهترست مورد استفاده قرار نگیرد (تحفه حکیم مؤمن، ص ۱۵۵) نوع سفید آن مسکن عطش و تشنگی است و بو داده آن برای رفع خشونت حلق و سینه، ذات‌الجنب، سرفه و زخم روده‌ها مفید است.

(تحفه حکیم مؤمن، ص ۱۵۵-۶) اطبای پیشین، مردم را از استعمال کوبیده این بذر بر حذر می‌داشتند. در کتاب «الابنیه عن حقایق الادویه» آمده است: «وگر کوفته کسی بخورد، غمی بر او افکند و کربی سخت و ضیق‌النفس و قوت ببرد و تبش و هش و باشد که بکشد» (الابنیه، ص ۵۲).

به نظر می‌رسد شاعر، بذر قطونا را به سبب خواص زیادش چون تریاک (پادزهر) دانسته اما از آنجا که کوبیده آن کشنده است، درون آن را آکنده از زهر پنداشته است و با شناختی که از این بذر دارد، مخاطب خود را که در نظر او دارای ظاهری پاک و باطنی ناپاک است، به بذر قطونا تشبیه کرده است.

گر ازدهاست بر ره، عشقی است چون زمرد

از برق این زمرد، هین دفع ازدهاکن

ش / ۱۰۳۸

گذشتگان ما گمان می‌کردند اگر افعی به زمرد نگاه کند، بینایی خود را از دست می‌دهد (مخزن‌الادویه، ص ۴۷۷). مولانا از این باور، بارها برای بیان اندیشه‌های خود بهره جسته است. در بیت یاد شده نیز، عشق را چون زمردی دانسته که با قدرت خود، ازدهای مهیب مشکلات و سختی‌ها را از پا درمی‌آورد.

خاقانی شاعر صبح، به طرق گوناگون طلوع خورشید و دمیدن صبح را به تصویر کشیده است. ابیات زیر نمونه‌هایی از این دست است که جلوه طب در آنها آشکار است:

دهره برانداخت صبح، زهره برافکند شب

بیکر آفاق گشت غرقه صفرای ناب

خ / ۴۵

برشکافد صبا مشیمه شب طفل خونین به خاور اندازدخ / ۱۲۲

فصاد بود صبح که قیفال شب گشاد خورشید طشت خون و مه عید نشترش

خ / ۲۲۱

اما همین شاعر نگارگر صبح و بامداد، آن هنگام که رنج و آلام گریبانش را
می فشرد از خون گریستن ابایی ندارد.

هر دم هزار بچه خونین کنم به خاک چون لعبتان دیده به زادن در آورم

خ / ۲۴۰

ج - طب و تمثیل: در موارد بسیار، شاعران از اطلاعات طبی خود به وجه تمثیل
در تبیین آرا و عقاید خود، بیان ما فی الضمیر و پند و اندرز دادن به دیگران بهره
جسته‌اند ابیات زیر نمونه‌هایی از این دست‌اند:

فکر عصیان ابتدای کار شیطانی بود در بدن چون خار خارا فتد علامات گرسنت

دعط / ۲۳

آزردۀ چرخم نکنم آرزوی کس آری نرود گرگ گزیده ز پی آب

خ / ۵۶

گر ترا نوری ز نفس آمد پدید زخم کژدم را کرفس آمد پدید

من / ۱۹۳

چون چشم نداری ز گهر هیچ مپرس تلخ است دهانت ز شکر هیچ مپرس

مخت / ۹۷

رنج گنج آمد که رحمتها دروست مغز تازه شد چو بخراشید پوست

د ۲۲۶۱/۲

نکند رحمت مطلق به بلا جان تو ویران نکند والده ما را ز پی کینه حجامت

ش / ۲۱۲

د - طب و مضامین شعر: تفحص در برخی آثار منظومی که در این مقاله مورد
بررسی بوده‌اند، همچنین تأمل در کتابهای طبی مورد مراجعه، روشن می‌سازد که در

بعضی موارد، شاعر در مضمون پردازی مستقیماً تحت تأثیر کتابهای طبّی بوده است. در اینجا به ذکر دو نمونه اکتفا می‌کنیم.

۱- سیداسماعیل جرجانی دربارهٔ وضعیت جنین در شکم مادر چنین نوشته

است:

«... جنین اندر شکم مادر، همچون میوه است بر درخت، و میوه تا خام باشد بر درخت محکم باشد و پیوندهای او بر درخت استوار باشد تا غذای او بدو می‌رسد و پرورده می‌شود چون پخته و تمام پرورده شود آن محکمی زایل شود چنانکه به آسانی باز توان کرد و به اندک مایه حرکت از درخت جدا شود و حال جنین هم

چنین است» (ذخیرهٔ خوارزمشاهی، به کوشش ایرج افشار، ج ۲، ص ۲۱۱)

و اینک ابیاتی چند از مثنوی معنوی:

این جهان همچون درختست ای کرام ما بر او چون میوه‌های نیم خام
سخت گیرد خامها مر شاخ را زانک در خمی نشاید کاخ را
چون بپخت و گشت شیرین لب گزان سست گیرد شاخ‌ها را بعد از آن...
سخت‌گیری و تعصب خامیست تا جنینی کار خون آشامیست...

د ۱۲۹۲-۶/۳

۲- مورد دیگر راجع به مرض عشق است که ابن سینا چون سایر امراض راجع به آن صحبت کرده است. بسیاری از مطالبی که بوعلی راجع به این بیماری و درمان آن در قانون آورده است، در داستان «پادشاه و کنیزک» مولوی منعکس است. بخشی از آنچه راجع به این مرض در «قانون» آمده، به شرح زیر است:

«عشق، عبارت از مرضی است و سوسه‌ای و به مالیخولیا شباهت دارد... دانستن نام معشوق و شناختن آن یکی از معالجات اساسی بیمار است؛ پس در صورتی که عاشق، راز خود را فاش نسازد، باید نیرنگی به کار برد، نبض بیمار را گرفت و شروع به ذکر نام مردمان بسیار کرد و دقت کرد که کی و در هنگام بردن نام چه کسی نبضش

بسیار تفاوت کرد و همانند نبض منقطع شد. باز به نامها برگرد و همه را بازگو کن و در نبض دقت نمای حتماً از این راه و از این آزمایش به نام معشوق می رسی. آنگاه نام راهروها و مسکنها و پیشه و صنعت و زیور و نسبت و شهرها را بر نام معشوق اضافه و بازگو کن و نبض را رها مکن تا در یکی از آنها نبض تفاوت می کند هر یکی را که نبض در آن به حد نبض آن هنگامی رسید که نام معشوق را برده ای، پهلوی نام معشوق بگذار و این نامها را آنقدر تکرار کن تا به کلی معشوق را چنان که می خواهی بشناسی (قانون، ک ۳، بخش ۱، ص ۷-۱۳۵).

نتیجه:

از مجموعه مطالب مذکور در این مقاله، درمی یابیم که آشنایی با علم طب قدیم، در موارد بسیار ما را در درک صحیح مفاهیم سروده های شاعران (مخصوصاً آثار مربوط به قرن ۶ و ۷) یاری می دهد و با آگاهی نسبی از این علم می توانیم به ظرافت های نهفته در برخی ابیات پی برده و از خواندن آنها لذت ببریم.

* ابیاتی که از مثنوی معنوی در این مقاله به کار رفته، با ذکر شماره دفتر و شماره بیت مشخص شده است، در مورد ابیات دیگر، بعد از ذکر منبع، شماره صفحه را قید کرده ایم.

نشانه های اختصاری

اق: اقبال نامه بو: بوستان خ: دیوان خاقانی د: دفتر مثنوی
دعط: دیوان عطار ش: دیوان شمس ک: کتاب لی: لیلی و مجنون
مخ: مخزن الاسرار مخت: مختارنامه من: منطق الطیر هف: هفت پیکر

منابع:

- ۱- الابنیه عن حقایق الادویه، ابومنصور هروی، تصحیح احمد بهمنیار، به کوشش محبوبی اردکانی، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ دوم، آبان ۱۳۷۱.
- ۲- الاغراض الطّیبه والمباحث العلالیه، سیداسماعیل جرجانی، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۵.
- ۳- بوستان، سعدی شیرازی، به کوشش دکتر محمد خزائلی، سازمان انتشارات جاویدان، ۱۳۶۸.
- ۴- تحفه حکیم مؤمن، محمد مؤمن حسینی، کتابفروشی محمودی، بی تاریخ.
- ۵- ترجمه قانون، عبدالرحمن شرفکندی (ههژار)، انتشارات سروش، ۱۳۷۰.
- ۶- دانشنامه در علم پزشکی، حکیم میسری، به اهتمام دکتر برات زنجانی، انتشارات مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه مگگیل، شعبه تهران با همکاری دانشگاه تهران، ۱۳۶۶.
- ۷- دیوان خاقانی شروانی، به کوشش دکتر ضیاءالدین سجادی، چاپ چهارم، انتشارات زوّار، ۱۳۷۳.
- ۸- دیوان شمس تبریزی، مولانا جلال‌الدین محمد مولوی بلخی، بر اساس نسخه تصحیح شده استاد بدیع‌الزمان فروزان‌فر، انتشارات فردوس، چاپ اول، تهران، ۱۳۷۴.
- ۹- دیوان عطار، تصحیح سعید نفیسی، انتشارات کتابخانه سنایی تهران، چاپ سوم، ۱۳۳۹.
- ۱۰- ذخیره خوارزمشاهی، سیداسماعیل جرجانی، به کوشش محمدتقی دانش‌پژوه و ایرج افشار، انتشارات دانشگاه تهران، جلد اول: ۱۳۴۴، جلد دوم: ۱۳۵۰.
- ۱۱- ذخیره خوارزمشاهی، سیداسماعیل جرجانی، تصحیح دکتر جلال مصطفوی، انتشارات انجمن آثار ملی، کتاب اول: ۱۳۴۴، کتاب دوم: ۱۳۴۹، کتاب سوم: ۱۳۵۲.
- ۱۲- صیدنه، ابوریحان بیرونی ترجمه ابوبکر بن علی بن عثمان کاسانی، به کوشش منوچهر ستوده، ایرج افشار، تهران، ۱۳۵۸.
- ۱۳- فرهنگ اصطلاحات طبی دیوان خاقانی (پایان نامه تحصیلی نگارنده در مقطع کارشناسی ارشد).
- ۱۴- فرهنگ فارسی، دکتر محمد معین، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۱.
- ۱۵- فرهنگ لغات و تعبیرات با شرح اعلام و مشکلات دیوان خاقانی، دکتر ضیاءالدین سجادی، انتشارات زوّار، تهران، چاپ اول، ۱۳۷۴.
- ۱۶- قانونچه، محمود بن محمد بن عمر چغمینی، ترجمه و تحشیه دکتر محمدتقی میر، انتشارات دانشگاه شیراز، چاپ دوم، ۱۳۵۰.
- ۱۷- کلیات خمسه نظامی، مطابق نسخه تصحیح شده وحید دستگردی، به اهتمام پرویز بابایی، انتشارات نگاه، چاپ اول، ۱۳۷۲.
- ۱۸- گل و گیاه در ادبیات منظوم فارسی تا ابتدای دوره مغول، دکتر غلامحسین رنگچی،

- پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ۱۳۷۳.
- ۱۹- مثنوی معنوی، جلال‌الدین محمد بلخی، به سعی و اهتمام رینولد آیلین نیکلسون، انتشارات امیرکبیر، تهران، چاپ یازدهم، ۱۳۷۱.
- ۲۰- مجله آشنا، شماره ۲۳، سال چهارم، خرداد و تیر ۱۳۷۴، مقاله آقای عبدالرحیم ثابت با عنوان «جلوه‌های شاعرانه درد در شعر خاقانی».
- ۲۱- مختارنامه، عطار نیشابوری، تصحیح شفیعی کدکنی، انتشارات سخن، چاپ دوم، ۱۳۷۵.
- ۲۲- مخزن الادویه، عقیلی خراسانی، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، تهران، چاپ دوم، ۱۳۷۱.
- ۲۳- منطق الطیر، عطار نیشابوری، تصحیح دکتر محمدجواد مشکور، انتشارات الهام، چاپ سوم، ۱۳۶۹.
- ۲۴- هدایة المتعلمین فی الطب، ابوبکر اخوینی، به اهتمام دکتر جلال متینی، انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد، چاپ دوم، ۱۳۷۱.